

### ( روانشناسی شالوده تربیت است )

۱ - معنی تربیت ۲- روانشناسی از دریچه چشم قدامت ۳ - روانشناسی امروز  
برای زندگانی نوینی که با حرارت و اشتیاقی کامل بسوی آن می شنایم  
تربیت نوینی لازم است چو اصول کهن عدم کفایت خود را بثبوت رسانده و جای  
هیچگونه تردید برای کسی باقی نمانده است که با اصول قرون وسطی در عصر حاضر  
زندگی نتوان کرد.

مقصود از تربیت نوین چیست؟ کاری باین نداریم که قدامت راجع بتربیت  
چگونه فکرمی کردند و چه روشی را برای حصول آن بکار میبردند چیزی که امروز  
مسلم و محقق شده است اینست که تربیت یعنی تغییر برای بهبودی - اگر کسی را  
که میگوئید تربیت شده تغییر نیافته و بهتر از سابق نشده باشد مسلما بوئی از  
تربیت بمشامش نرسیده است. وقتی مسلم شد که تربیت یعنی تغییر برای بهبودی و  
نیز این نکته مورد توجه قرار گرفت که موضوع تربیت انسان است طبیعا توجه باین  
حقیقت ضروری میشود که باید انسان را شناخت چون تا انسان را نشناسیم نمیتوانیم  
انسان را بشناسیم و چون این علم روان شناسی است بنابراین باینجا میرسیم که:  
روانشناسی شالوده تربیت میباشد.

باید بدانیم این موجود شگفت انگیزی که انسانش مینامیم زیر نفوذ چه  
نوامیسی میتواند زیست کند نمایانش چیست؟ افکارش چگونه است میلها و رغبتها در  
وی چگونه فعالیتی دارد و بالاخره محکوم چه قوانینی میباشد و چون باین حقیقت  
توجه کردیم نیاز خود را بروانشناسی احساس میکنیم و یقین میدانیم که تا از نظر  
روانشناسی انسان را بشناسیم راجع بتربیت او بدرکاری دست بزیم بمقصود نتوانیم

رسید از این نظر است که روانشناسی تربیتی را باید حقا چنانکه گفتیم شالوده و بنیان تربیت بدانیم و برای ایران نوین بهر قیمتی است آنرا چنگ بیاوریم - حالا ممکن است بگویند مقصود شما از روانشناسی که اینهمه با آب و تاب آنرا ذکر می کنید چیست؟ و آیا این موضوعی تازه است یا آنکه فلاسفه قدیم راجع بان اظهار نظر نموده اند؟ برای اینکه مطلب روشن شود ذیلا نظر قدهاء را راجع بر روانشناسی بانظر دانشمندان کنونی باتوجه به بیانات استادانه «پترساندبفرد» استاد روان شناس تربیت در دانشگاه تورنتو بنظر خوانندگان مجله تعلیم و تربیت میرسانم :

### روانشناسی از دریچه چشم قدهاء

روان شناسی بعنوان يك شاخه جداگانه از درخت معرفت انسانی بیش از ۲۰۰۰ سال عمر دارد، ارسطو که باید او را حقا از بهترین نویسندگان کتب درسی برای همیشه دانست و از موجدین علومش شمرده باین موضوع نیز توجه کرده و در کتاب شهیری که راجع بنفس De anima نوشته حقائقی چند در این خصوص برشته تحریر کشیده است ولی با این قدمتی را که تحقیق در این موضوع دارد کلمه روان شناسی خیلی تازه است و اولین کسی که کلمه مزبور را استعمال کرده رودلف گکل Rudolf Goekel میباشد که بسال ۱۵۹۰ آنرا بنام Psycholopia استعمال کرد و معلوم است که این کلمه مرکب از دو کلمه است که درست باید بر روان شناسی ترجمه کنیم - با آنکه معرفت بنفس انسان همیشه هدف عالی فلسفه بوده و فلاسفه برای کشف اسرار پیچ در پیچ آن موشکافی ها نموده اند ولی علی رغم تمام تحقیقات چون مبنای تحقیق آنها بر روی اصول قیاسی بوده ترانسته اندکاری از پیش ببرند و نتایجی سودمند که از زندگانی بتوان از آن استفاده نمود بدست بیاورند .

روش قیاسی که قدهاء در این زمینه بکار میبردند نمیکذاشت فکرشان متوجه کشف حقایق جدیدی بشود و پیوسته سرگرم مباحث نظری میشدند و از دقت و مراقبت دقیق در آنچه هست غفلت میورزیدند .

مباحث نظری در این زمینه بسیار است و ارسطو بامهارتی که داشته آنها را طبقه بندی نموده است یونانیها جوهر اصلی و حقیقی را يك موجود زنده میدانستند و

آنها علت و مبنای حیوة آن تصور می کردند و در نظر آنها جسم بی جوهر لاشه بیش نبود بنابر این باید دانست مفهوم کلمه نفس نزد یونانیها وسیعتر از آن بود که امروز دانشمندان از این کلمه می فهمند و شامل فکر و روح هر دو میشد در قرون وسطی هر يك از این دو یعنی فکر و روح جدا گانه مورد دقت قرار گرفت و روان شناسان آن عصر بیشتر باولی و متکلمین بدومی توجه کردند و از این نظر میتوان گفت روانشناسی در ازاء آنکه توجه خود را بنفس معطوف کند دماغ را موضوع بحث قرارداد. رفته رفته موضوع رابطه فکر و بدن بمیان آمد و در مقام کشف این رابطه برآمدند و هر کس در این زمینه چیزی گفت تا زمان دکارت (۱۶۵۰- ۱۵۹۶م) فراسید یعنی قرون وسطی در نور دیده شد و آغاز عصر جدیدی نمایان گردید. دکارت که باید او را دومین مؤسس روان شناسی دانست قدم جسارت پیش گذاشت و در مقام تعریف و تجدید دماغ و ماده یعنی فکر و ماده برآمد و هر دو را مادی دانست باین که ماده میتواند فضا یا چیز را اشغال کند ولی دماغ یا فکر ماده غیر منبسطی است که ریشه و اصل آن در وجدان است و از آنروز بعد روانشناسی میدان تازه برای بحث یافت که بحث در وجدان باشد و بنابر این راجع باینکه وجدان چیست اهل تحقیق شروع به بحث نمودند و آنرا عبارت (۱) از شعور و آگاهی عمیق روحی تلقی کردند و گفتند جز بوسیله مباحث نظری خاصی و یا کشف و شهود باید بآن پی برد یعنی چنین تصور کردند که نمیتوان راجع بوجدان از وجهه علمی بحث نمود و چون چنین پنداشتند اعمال و رفتار انسان را مورد توجه قرار دادند و گفتند حال که نمیتوانیم از این راه بمقصود برسیم و باین ترتیب روان شناسی هدفش تغییر کرد و متوجه معرفت و شناسائی اعمال و اطوار انسانی گردید یعنی از بحث درونی به بحث برونی پرداخت و پای مقایسه و سنجش بمیان آمد و امروز با آنکه راجع بتجدید و تعریف اطوار و افعال انسانی صحبتها در میان است چیزی که محل هیچگونه تردید نیست اینست که روان شناسی کنونی زیر نفوذ آن قرار گرفته است.

(۱) رجوع شود بمقاله «وجدان» در نظر روانشناسان و وجدان و فکر» در مجله مهر ۱۳۱۵

## روانشناسی امروز

چون شیوه‌های بحث کهن نتوانست دانشمندان را بمقصود راهبری کند و گره دشواریهای آنها را بگشاید بناچار از آن شیوه‌ها دست کشیدند و صرفاً روش علمی را بکار بستند باین معنی که با هگل Hegel هم آواز شده گفتند: « دانش بجز آنچه بوسیله حواس درک میکنیم چیز دیگری نیست » و ازینرو توجه خود را معطوف بحقایق کردند که بتوان آنها را درک کرد وقتی هدف دانش این شد که آنچه را قابل ادراک است فراهم آورد فکر دانشمندان در این راه افتاد که حقائق را طبقه بندی کنند و نتایج و روابط آنها را یاد داشت کنند، ملاحظه کنند چگونه چیزهایی از میانه میتوان دریافت کرد بشرط آنکه عواطف و احساسات خود را در آن دخالت ندهند یعنی صرفاً ببینند حقائق چیست و چگونه است نه آنکه بیوسنه مثل اغلب قدما در این زمینه بحث کنند که حقائق چگونه باید باشد .  
 ناتمام

## اهمیت تربیت

بالاخره از مباحث سابق باین نتیجه رسیدیم که هر چه می خواهیم بایستی از تربیت بخواهیم . در اینصورت گفتگودر مقدمات تربیت و طریقه صحیح آن زمینه بحث آینده ما را تشکیل میدهد و در این باب اگر موافق باشید ، دقیقاً بحث خواهیم کرد ، برای تهیه افراد درستکار و شجاع و حکیم باید بدامن تربیت دست زد  
 اقتباس از « جمهوری افلاطون » کتاب سوم